

تحلیل و بازنمود اهمیت لغوی تفسیر قرآن کمبریج

(ص ۱۵۲-۱۲۷)

فخرالسادات خامسی‌هامانه^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۹۲/۶/۳

تاریخ پذیرش قطعی: ۹۲/۸/۴

چکیده

متون منظوم و منثور کهن و بویژه ترجمه‌ها و تفاسیر قرآن، آثاری گرانمایه در پدیداری حیات و اصالت اصلیت‌های هویت ملی ما یعنی زبان فارسی هستند و از رهگذر تحقیق و تفحص در این گنجینه‌های ارزشمند است که باور دیرینگی و پیشینگی و غنای فرهنگی زبان فارسی عینیت مییابد. از این رهگذر، تفسیر قرآن مجید معروف به کمبریج، جایگاه ویژه‌ای در پژوهش‌های واژه‌شناسی متون کهن دارد. گرایش پُر شور و اشتیاق مفسر به کاربرد لغات نایاب و کهن و ذکر برابرنهاده‌های زیبای فارسی در برگردان آیات قرآنی، همسانی با اشعار سبک خراسانی در کاربرد گونه زیبا و بایسته لغات اصیل فارسی در کنار بهره‌مندی از لغات خاص متون قرآنی، کاربرد برخی برابرنهاده‌های قرآنی در معانی تازه و متفاوت از فرهنگها، به کارگیری اندک واژه‌های دشواریاب و دشوارخوان، به دست دادن لغات ترکیبات زیبا و خوش‌ترکیب بر ساخته مؤلف و پیشینگی استفاده از پاره‌های واژه‌ها و... از جمله ویژگیهای قابل‌اعتنای این کتاب است. این مقاله کوشیده تا با بیان موضوعات مورد اشاره، ارزشهای زبانی و لغوی این اثر سترگ را جهت تبیین سبک نگارش آن بازنماید. به این منظور، جنبه‌های گوناگون ویژگیهای لغوی این کتاب در نه بخش بیان و با تعدادی از متون قرون چهارم تا ششم، شامل کتب قرآنی و پاره‌ای از کتب نثر و نظم و فرهنگ لغات مقایسه گردیده‌اند. نمایه‌ای از واژه‌های بررسی شده و داده‌های آماری حاصل از پژوهش و مقایسه‌ها، در قالب جداول و نمودار ارائه شده است.

کلمات کلیدی

تفسیر کمبریج، لغات، متون کهن، فرهنگها، کتب قرآنی

۱. مدرّس دانشگاه فنی - حرفه ای دانشکده فنی دختران یزد f.khamesi47@gmail.com

مقدمه

بازخوانی تحلیلی‌گرانهٔ متون کهن با چشم‌اندازی به، دستمایه‌ها و کوشش و کنش زبانی این آثار و بررسی ژرفکاوانهٔ ویژگیهای آوایی، لغوی و ساختاری آنها در حوزهٔ دانشهای زبانشناسی (linguistics)، پژوهشی سزاوار توجه مینماید. این تلاش علمی، افزون بر برآورد توان زبانی این متون و آشنایی با ذخیره‌های لغوی آنها، با انگیزهٔ افزودن مایه‌های زبانی تازه برای ساماندهی و گسترش نظام لغوی ایدری و کنونی زبان فارسی، حرکتی بالنده، رو به جلو، انگیزاننده و پویا در روند مطالعات پاره‌ای از شاخه‌های زبانشناسی چون «گونه‌شناسی» (dialectology)، «ساختاژه» (morphology) و «ریشه‌شناسی» (etymology) و یا حتی بررسی مقوله‌هایی چون «وام‌گیری» (borrowing) یا «انتقال فرهنگی» (the cultural transfer appearance) ایجاد خواهد کرد.

از این دیدگاه، ترجمه‌های کهن قرآن، تشخیص و جایگاه ویژه و کم‌مانندی دارند. قرار گرفتن واژه‌های فارسی در برابر مفردات قرآنی و عربی در اغلب این آثار، دریافت معنی درست و دقیق آنها را ساده و ملموس ساخته است. از سوی دیگر، به سبب گستردگی و تنوع کاربردی لغات حوزه‌ها و دوره‌های گوناگون زبانی در این متون، بررسی و شناخت ساختار لغات زبان فارسی از دیدگاه تاریخی بدون مراجعه به آنها ممکن نیست و در پژوهشهای زبانشناسی، سبک‌شناسی و دستور تاریخی باید این سرمایه‌های ارزنده و پرمایهٔ قرآنی را در نظر گرفت. یکی از این آثار گرانسنگ، تفسیر ارجمند قرآن مجید معروف به «تفسیر کمبریج» است. زمان دقیق نگارش این اثر بر کسی آشکار نیست؛ اما ویژگیهای زبانی و ساختار دستوری آن با متون قرون چهار و پنج همانند و همگون مینماید. نیمهٔ دوم بجای‌مانده از این متن (از ترجمه و تفسیر سورهٔ مریم تا پایان قرآن)، به اهتمام دکتر متینی، در دو جلد به چاپ رسیده است. تفسیر کمبریج بیگمان یکی از دل‌انگیزترین آثار نثر فارسی و گنجوازه‌ای گرانمایه در نگهداشت لغات زیبا و خوش‌آهنگ زبان شیرین فارسی است. شاید بتوان گفت در هیچ‌یک از آثار و متون آن روزگاران، به اندازهٔ این کتاب، فارسی‌نویسی نشده است. از مجموع ۳۷۳۹ واژهٔ قابل بررسی که دکتر متینی در فهرست لغات و ترکیبات این کتاب ارائه نموده است - و تعدادی از این واژه‌ها نیز از قلم افتاده‌اند - ۳۰۶۰ مورد یعنی ۸۲٪ فارسی هستند که از این تعداد ۵۶٪ متعلق به جلد اول و ۳۲٪ متعلق به جلد دوم است. ۱۲٪ لغات نیز در جلد اول و دوم مشترک به کار گرفته شده‌اند. ویژگیهای زبانی و لغوی این کتاب به گونه‌ای است که آن را از دیگر کهن قرآنی متمایز میسازد. کاربریهای بی‌بدیل زبانی مؤلف در واژه‌گزینی، واژه‌چینی، واژه‌سازی و فرهنگ‌آفرینی از یک سو و آغازگری و پیشاهنگی مؤلف در بیان بن‌مایه‌های مشترک

تفسیری و انگاره‌ها و باورهای دینی و آموزه‌های اخلاقی و داستان‌سرایایی و... در بافتی ساده و روان و زلال و در قالب گزاره‌های دل‌انگیز و شیوای فارسی و رها شده از قواعد دست‌وپاگیر زبان عربی از سوی دیگر، این کتاب گرانقدر را همسنگ با بسیاری از شاهکارهای ادب فارسی و در جایگاهی فراتر از دیگر ترجمه‌ها و تفاسیر کهن قرآن حتی کتب ارزشمندی چون ترجمه تفسیر طبری و تفسیر کشف‌الاسرار مینشانند. این مقاله با هدف واکاوی و نمود ارزش زبانی و لغوی تفسیر کمبریج در قیاس با پاره‌ای از متون قرآنی و غیرقرآنی قرون چهارم تا ششم، ویژگیهای لغوی این کتاب را در ابعاد گوناگون بررسی نموده و بر اساس منابع معتبر، ریشه معنایی برخی از لغات و نیز معانی تقریبی پاره‌ای از لغات دشواریاب و دشوارخوان آن را به دست داده است.

پیشینه تحقیق

در زمینه بررسی لغوی ترجمه‌های کهن، کتاب و مقالات متعددی به چاپ رسیده است. به عنوان نمونه میتوان به کتاب «فرهنگنامه قرآنی» تألیف جعفر یاحقی و مقاله «برابره‌های فارسی در ترجمه‌های قرآنی و سیر تحول آن» به قلم امید مجد اشاره نمود. با وجود زیباییها و ویژگیهای منحصر به فرد لغات فارسی تفسیر قرآن کمبریج، تاکنون تحقیق جامع و کاملی در این زمینه انجام نشده است. در حقیقت، بجز فهرست لغات و ترکیباتی که دکتر متینی در پایان مجلد دوم کتاب ارائه داده، فعالیتهای پژوهشی در این زمینه منحصر به ارائه واژه‌هایی از این کتاب به عنوان شاهدمثال در ذیل مدخلهای فرهنگهایی چون «معین»، لغت‌نامه، فرهنگ تاریخی زبان فارسی» و یا کتب دستور تاریخی مانند «تاریخ زبان فارسی» است. پاره‌ای از لغات دشوارخوان و یا دست‌ساخت مؤلف نیز - همانند آنچه دکتر متینی در تعلیقات کتاب آورده است - در کتاب «ذیل فرهنگهای فارسی» به کوشش استاد ارجمند دکتر رواقی ارائه شده است. این نخستین تحقیقی است که اختصاصاً به ویژگیهای لغوی تفسیر ارزشمند کمبریج پرداخته و زوایایی جدید و جالب از کاربریهای زبانی و لغوی آن را در قیاس با آثار قرآنی و دیگر متون کهن بازمینماید.

بحث

لغات فارسی تفسیر قرآن کمبریج در مقایسه با دیگر متون کهن، در چند شاخه قابل بررسی هستند:

۱. برخی از واژه‌های تفسیر قرآن کمبریج، تنها در متون قرآنی بکار رفته‌اند و نمونه‌ای از کاربرد آنها در دیگر متون نظم و نثر سبک خراسانی - بجز فرهنگها - دیده نمیشود. این

لغات اغلب واژه‌هایی مهجور و متروک هستند که در کتب قرآنی نیز بسیار کم به کار گرفته شده‌اند:

«انبارده»: *أَتْرِفْتُمْ: وَ ارْجِعُوا إِلَى مَا أْتَرَفْتُمْ فِيهِ (۱۳/۲۱)*؛ شما را خوش آمد و انبارده گشته بودند.

و بازگردید سوی آن نعمتها که شما را خوش آمد و انبارده گشته بودند درو (ج: ۱ ص: ۹۸).

«انبارده» و «انباردگی» به معنی «انباشته» و «بسیاری نعمت» (برهان) از پهلوی *hambār* و *hambārdan* به معنی «انباشتن» و «گردآوری کردن» (بررسی ریشه شناختی فعلهای زبان پهلوی، منصوری: ص: ۱۸۱) و «هنباشتن *hanbāstan*» (فرهنگ هزوارشهای پهلوی، مشکور: ص: ۹۸) و *anbaštan* است. واژه‌های «همبار *hambār*» در کتاب «مینوی خرد» و «بندھشن» و «همباریشن *hambārišn*» در کتاب «مینوی خرد» معادل «انبار» به کار رفته است (اساس اشتقاق فارسی، هرن، هوبشمان: ص: ۱۵۰). نمونه‌ای از این کاربرد در واژه «هنبارده کناران» در ترجمه «فارهین» در قرآن قدس (ص: ۲۴۱) دیده میشود. واژه «انبارده» در فرهنگنامه قرآنی (ج: ۱ ص: ۵۱۹) و «انباردگان» در تفسیر عشر (ص: ۳۰۵) نمونه‌هایی از کاربرد این واژه در متون قرآنی است. از مشتقات دیگر آن در تفسیر کمبریج، بجز «انبارده گشتن»، واژه‌های «انباردگان» (ج: ۱ ص: ۱۹۶، ۳۲۷، ۴۱۷، ۴۹۴، ۵۹۶)، «انباردگی» (ج: ۱ ص: ۴۰۹، ۴۲۱، ۵۸۹) و ترکیب «انبارده شدن» (ج: ۱ ص: ۱۸۹، ۴۰۹، ۵۸۹، ۵۹۷) است. بجز موارد یاد شده، هیچیک از متون کهن مورد اشاره در این جستار، از این واژه استفاده نکرده‌اند. در برخی از فرهنگها، شعری به عنوان شاهدمثال «انبارده» به معنی «با نعمت» به مسعود سعد نسبت داده شده است که در دیوان وی مشاهده نشد.

«لشن»: *صَفْصَفًا: فَيَدْرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا (۱۰۶/۲۰)*؛ لشن و هموار و برابر. پس بگذارند آن را قاعًا صَفْصَفًا زمینی که آبگیر بوده باشد پس خشک شده، چگونه لشن و هموار و برابر باشد به نزدیک آن کوهها را همچنان کنند (ج: ۱ ص: ۸۲).

«لشن» (*lašan*) به معنی «چیزی نرم و لغزنده و بی‌خشونت و بی‌نقش و ساده و هموار» است (برهان / آنندراج). تناسب معنایی و مشابهت ظاهری این واژه با *LYŠWN+(a)n* که هزوارش *srištan* به معنی «سرشتن» و «خمیر کردن» بوده و با *lešā* در آرامی یهودی و *lêšu* در زبان اکدی و «لَشَّ *lašša*» در زبان عربی به معنی «برگ یا هر چیز خیس و نرم» هم‌ریشه است (فرهنگ هزوارشهای پهلوی، مشکور: ص: ۱۱۸)، قابل تأمل مینماید. این واژه که یک بار دیگر نیز در تفسیر کمبریج (ج: ۱ ص: ۳۴۱) در ترجمه «ممرد» (۴۴/۲۷) به کار رفته، در هیچیک از متون نظم و نثر دیده نشد. تنها نمونه‌ای از کاربرد این کلمه در فرهنگنامه قرآنی (ج: ۳ ص: ۹۳۳) در ترجمه همین آیه قرار داده شده است.

«افدر» (afdar) (ج: ۱ ص: ۲۳۴) به معنای «برادر پدر» (برهان) و «برادرزاده و خواهرزاده» (لغت فرس، اسدی طوسی: ص ۹۳) است. بجز تفسیر قرآن کمبریج، تنها متنی که واژه افدر در آن به کار رفته، تفسیری بر عشری از قرآن (ص ۳۹۳) است.

«زجه» (ج: ۱ ص: ۱۵) به معنای «زن نوزاییده تا چهل روز» (برهان) از زهاک zahāk و زهک zahak به معنی «جنین» و zak به معنی «تولید و فرزند» و زاکیه zākīh به معنی «اولاد و توالد» است (فرهنگ زبان پهلوی، فره وشی: صص ۶۵۵-۶۵۶). تفسیر قرآن کمبریج و تفسیری بر عشری از قرآن (ص ۴۱) تنها متونی هستند که از این واژه استفاده کرده‌اند. لازم به ذکر است که این واژه به گونه «زاج» به معنی «زن نوزاییده تا هفت روز» (برهان) در برخی فرهنگهای عربی به فارسی دیده میشود (تاج‌المصادر، بیهقی: ص ۲۶۷؛ تکمله الاصفاف، ادیب‌الکرمینی: ص ۱۷۵).

«نره» (ج: ۱ ص: ۲۴۴) به معنی «موج» است (برهان). اشکال مختلف این واژه، تنها در متون قرآنی به کار رفته است. تفسیری بر عشری از قرآن (ص ۳۷۷)، یکی از این آثار است. تفسیر سوره‌آبادی نیز از این واژه به گونه‌های «نرآب» (ج: ۲ ص: ۱۰۰۸) و «نرآب» (همان، ج: ۳ ص: ۱۶۸۴) استفاده نموده است.

«کاردو» (ج: ۱ ص: ۳۲۶) برابر نهاده واژه قرآنی «طلع» (۱۴/۲۶) به معنی «شکوفه نخستین خرما و نخستین بار خرما» (دستور اللغه، ادیب نطنزی: ص ۵۰۴) است. کاربرد صورتهای گوناگون این واژه، منحصر به متون قرآنی است و در دیگر آثار منشور و منظوم سبک خراسانی و بعد از آن به کار نرفته است: «کاردو» (عشر: ص ۱۵۴ / تفسیر سوره‌آبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، ج: ۴ ص: ۲۴۱ / قرآن قدس: ص ۲۴۱، ۳۴۹)، «کارد» (تفسیر شفقی: ص ۱۵۴)، «کاردوی» (برگردان کهن قرآن: ص ۳۱۷) / ترجمه تفسیر طبری: ص ۱۷۴۱) و «کاردوا» (همان: ص ۱۴۹۹).

«نیاک» (ج: ۱ ص: ۲۳۴) این واژه که ظاهراً شکل دیگری از «نیا» به معنی «خالو و برادر مادر» است (برهان / آندراج)، سه بار در تفسیر کمبریج به کار رفته است. کاربرد این واژه در این معنا در تفسیری بر عشری از قرآن (ص ۳۹۳) در ترجمه واژه قرآنی «خال» به معنی «دایی» نیز دیده میشود.

۲.۱. برخی از این واژه‌ها، با اعمال تغییرات گویشی و حوزه‌ای یا به گونه معرب، تنها در معدودی از کتب قرآنی دیده میشوند:

«دست پیمان» (ج: ۱ ص: ۵۵۱) به معنی «کابین و مهری است که به وقت عقد کردن قرار دهند» و معرب آن، «دستفیمان» است (برهان). تفسیر نسفی، تنها کتابی از این دوره - به غیر از تفسیر کمبریج - است که این واژه را به گونه معرب «دستفیمان» (ج: ۱ ص: ۱۵۶) به کار

برده است.

«فراشتوک» (ج ۲: ص ۳۵۲) به معنی «پرستو و پرنده‌ای که بیشتر در سقف خانه آشیان کند» (برهان)، به گونه‌های متفاوت در کتب لغت وارد شده است: «فرستوک»، «پرستوک» (ص ۱۸۳)، «فراستوک» (لغت فرس، اسدی طوسی: ص ۱۵۶)، «فراشتروک»، «فراشتک»، «فراشترو» (برهان)، «پراشتو» (تکمله الاصناف، ادیب‌الکرمینی: ص ۴۱۰) و «پراشتوک» (همان: ص ۴۶۹). گونه‌های «پرستک» (روض الجنان، ابوالفتح رازی، ج ۱: ص ۱۴۷)، «فراشتوه» (تفسیر سوراآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، ج ۳: ص ۱۷۶۱) و «پراشتو» (تفسیر نسفی، نسفی، ج ۲: ص ۷۴۱) از جمله کاربردهای این واژه در متون قرآنی است.

۳.۱. تعدادی از این واژه‌ها، اشکال و ترکیباتی دیگر از واژه‌هایی پرکاربرد در متون دیگر و به‌ویژه اشعار سبک خراسانی هستند:

«دنه گرفتن»: تَمْرَحُونَ ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ (۷۵/۴۰)؛ دنه گرفته بودید.

این عذاب مر شما را بدان است که شما همی شادی کردید فی الأرض بغير الحق و بما كنتم كنهتم تمرحون اندر دنیا، و دنه گرفته بودید بناحق، و اندر كفر خویش همی تكبر كردید (ج ۲: ص ۹۷).

«دنه گرفتن» به معنی «شادی و صدا و ندا و زمزمه از غایت خوشحالی» (برهان) است. در فرهنگهای عربی به فارسی لغات و ترکیبات «دنه گرفتن» (تاج‌المصادر، بیهقی: صص ۲۶۲، ۲۸۲؛ کتاب البلغه، کردی نیشابوری: ص ۳۶۴) و «دنه» (دستور اللغة، ادیب نطنزی: ص ۷۶۵) به کار رفته است. از مقایسه کاربرد

این واژه در متون قرآنی و آثار شعری، نکته‌ای جالب توجه به دست می‌آید؛ در حالی که متون قرآنی مورد بحث ما شش بار از ترکیب فعلی «دنه گرفتن» (تفسیر سوراآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، ج ۳: ص ۱۷۴۳؛ تفسیر کمبریج، ج ۲: ص ۹۷ و...) و ده بار از ترکیب وصفی «دنه گرفته» (تفسیر سوراآبادی، ابوبکر

عتیق بن محمد، ج ۴: ص ۲۴۸۵؛ قرآن پارس: ص ۳۰۵ و...) استفاده کرده‌اند، این ترکیبات در هیچیک از دیوان

شاعران دیده نمی‌شوند؛ اما ساختهای دیگری از واژه «دنه» در اشعار ناصر خسرو و منوچهری وجود دارد: فعل از مصدر «دنیدن» (دیوان ناصر خسرو: ص ۲۶۲)، قید «دنان» (همان: صص ۱۰۵، ۱۷۰)، صفت

فاعلی «دنان» (همان: ص ۲۱۰)، اسم مصدر «دنه» (همان: ص ۳۳۳؛ دیوان منوچهری: ص ۸۷). از طرفی، دیگر

ترکیبات و مشتقات این واژه نیز در متون قرآنی کاربرد چندانی ندارد و در حقیقت اسم مصدر «دنه» در تفسیر سوراآبادی (ج ۳: ص ۱۹۱۲ و...) تنها ساختاری بجز «دنه گرفتن» است که در کتب قرآنی به کار رفته است.

۴.۱. این لغات کم کاربرد، بعضاً در متن دیگری از آثار منثور این دوره نیز دیده میشود:

«دانکو» (ج: ۱ ص: ۶۴۰) برابر نهاده قرآنی «حب» (۳۳/۳۶) و به معنی «غله» است (برهان). بجز تفسیر کمبریج، پاره‌ای دیگر از آثار از این لغت بهره جستند (تکمله الاصناف، ادیب‌الکریمینی: ص ۱۲۶؛ هدایه‌المعلمین فی الطب، اخوینی‌بخاری: ص ۵۵۱؛ قرآن پارس: صص ۱۹، ۲۸۴).

۲. یکی از ویژگی‌های لغوی متون کهن قرآنی، وجود «لغاتی است که فقط در ترجمه‌های قرآن به کار رفته‌اند و در لغتنامه‌ها نیامده‌اند» (برابرهای فارسی در ترجمه‌های قرآنی و سیر تحول آن، مجد: ص ۲). پاره‌ای از لغات تفسیر قرآن کمبریج با وجود کاربرد در تعداد دیگری از کتب قرآنی، در کتب لغت و فرهنگها وارد نشده‌اند:

«نهوبست»: الرَّجْفَةُ: فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ (۳۷/۲۹)؛ نهوبست.

پس دروغ‌زن داشتند او را در پیغامبری و آمدن عذاب فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس بگرفت ایشان را زلزله و نهوبست آن (ج: ۱ ص: ۴۴۰).

معنی این واژه در هیچیک از فرهنگهای فارسی و عربی به فارسی نیامده است و در حقیقت کاربرد این واژه جز در تفسیر کمبریج و تفسیری بر عشری از قرآن (ص ۱۷) و نیز تفسیر بصائر یمینی (ص ۳۹) در هیچ کتاب نثر یا نظم قدیم و جدید دیده نشده است و از آنجا که در این سه کتاب در برابر لغات عربی «صیحه» و «زفیر» و «رجفه» قرار گرفته و در کمبریج نیز ۲ بار با واژه «زلزله» مترادف آمده (ج: ۱ صص ۴۴۰-۴۴۱)، میتوان فهمید که از این واژه، معنای «آواز بلند» و «زلزله» مورد نظر بوده است. در فرهنگنامه قرآنی در برابر واژه «زفیر»، واژه «نرست» (ج: ۲ ص: ۸۲۱) و در برابر واژه «رجفه» نیز «هرست» و «نرست» (همان، ج: ۲ ص: ۷۸۳) استفاده شده است. این دو واژه در کتب قرآنی دیگر نیز در این معانی به کار رفته است (تفسیر سوره‌آبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، ج: ۳ ص: ۱۵۸۶؛ تفسیر شنقی: ص: ۱۸۵؛ برگردان کهن قرآن: ص: ۲۸۰). افزون بر

این، لغاتی مشابه در لفظ و معنا با این دو کلمه، در دیگر کتب قرآنی و برخی از فرهنگها دیده میشود: «جرتست» (تفسیر سوره‌آبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، ج: ۴ ص: ۲۶۷۲؛ بیهقی، تاج‌المصادر: ص: ۱۵۷) / «غریوست» (قرآن پارس: ص: ۲۹۰) / «دندست» (تفسیر سوره‌آبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، ج: ۲ ص: ۱۰۸۱) / «پخست» (تفسیر سوره‌آبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، ج: ۲ ص: ۱۳۳۹؛ بیهقی، تاج‌المصادر: ص: ۱۵۶) / «پپخست» (تفسیر سوره‌آبادی، ابوبکر عتیق

بن محمد، ج: ۲ ص: ۱۵۶۵). به نظر میرسد پسوند «ست» پایانی در این نوع کلمات، کاربردی گویشی و لهجه‌ای جهت افاده معنای «صدای انجام عمل و فعل» است. کمالینکه نمونه‌هایی مشابه در برخی از گویشهای محلی ایرانی هنوز به جا مانده است؛ مانند کاربرد واژه «گمبستی» در گویش یزدی که به معنای «صدای یکباره افتادن چیزی» است و بنابر فرایند واجی «همگونگی» حروف (همخوانهای) «ت» و «س» در اثر همجواری در یکدیگر ادغام شده‌اند. با نظر به موضوعات مورد اشاره، محتمل است «نهوبست» بر اساس همین قاعده ساخته شده و هم‌ریشه با کلماتی چون «نهب» یا حتی «نریدن» به معنی «غریدن و غرش کردن»

در ترکیباتی چون «نریدن شیر» (تفسیر سوراآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، ج ۳: ص ۱۷۶۰) باشد و در اثر فرایندهای واجی و تحوّل واکها، یعنی تبدیل هر یک از واحدهای ملفوظ به واحد دیگر و نیز تأثیرات لهجه‌ای و احتمالاً اعمال سلیقه کاتبان، به این شکل بیان گردیده است. همانگونه که واژه «نریدن» به شکل «نویدن» (قرآن پارس: ص ۳۰۸) نیز به کار رفته است.

«برده کردن» (borda (-e) kardan): ولید مغیره گفت که پسر عبدالمطلب، ای که محمد مصطفی، میگوید ما و بتان ما که ایشان را میپرستیم، هیزم دوزخیم. ابن‌الزبع را گفت: به خدای که اگر من اینجا بودمی، او را برده کردمی بحجت از بهر آنکه ما فریشتگان را میپرستیم، و جهودان عزیز را میپرستند، و ترسان مسیح را میپرستند (ج ۱: ص ۱۳۳) (تفسیر آیه ۱۰۰ سوره انبیا).

با مقایسه این جملات با دیگر تفاسیر مشخص می‌گردد که ترکیب «برده کردن» در اینجا به معنی «با دلیل مغلوب کردن» است؛ اما این مفهوم در هیچ کتاب لغت و فرهنگنامه‌ای وارد نشده است. کاربرد این ترکیب فعلی در این معنا در چند کتاب دیگر قرآنی نیز وجود دارد (تفسیر عشر: ص ۲۱۹؛ تفسیر پاک: ص ۱۲). در تفسیر قرآن پاک (ص ۹۲) «برده گرداندن» نیز در این معنا به کار رفته است.

«بنک» [؟] (ج ۱: ص ۵۷۰) این واژه که در کتب لغت دیده نمی‌شود، به معنای «نوعی بیماری پوستی» و مترادف واژه «پیس» دو بار در تفسیر کمبریج مورد استفاده قرار گرفته است. در کتاب تفسیری بر عشری از قرآن (ص ۵) نیز این واژه معادل همین معنا دیده می‌شود: «دیگری یک چشم بود و دیگر لنگ بود و چهارم بنک بود.»

۱.۲. تعدادی از این واژه‌ها، به اشکال مختلفی در دیگر کتب نثر و نظم نیز به کار رفته‌اند:

«پی افتادن»: یَفْقَهُوا: یَفْقَهُوا قَوْلِی (۲۸/۲۰)؛ پی افتند.

چنان گردان مرا که سخن توانم گفت بر کس دیگر که سخن پی افتند و مرا استوار دارند (ج ۱: ص ۵۲).

دکتر متینی به نقل از دکتر براون، آن را «فهمیدن و درک کردن» معنی کرده است که هنوز در لهجه زنده مردم افغانستان استعمال می‌گردد (پاورقی تفسیر کمبریج، متینی، ج ۱: ص ۱۶). این ترکیب فعلی در کتابهای لغت نیامده است؛ اما در کتب قرآنی (تفسیر عشر: صص ۱۷، ۳۲۳؛ تفسیر پاک: ص ۴۸؛ فرهنگنامه قرآنی، ج ۲: ص ۵۲۳) و شعر (دیوان خاقانی: ص ۲۱۰) این دوره و پاره‌ای از متون متأخرتر مانند منطق الطیر عطار به کار رفته است.

«دم گرفتن»: اَتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ (۵۹/۱۹)؛ دم آرزوهای خود گرفتند (ج ۱: ص ۲۹).

«دم گرفتن» و «دم داشتن» (ج ۱: ص ۴۶۹) برابر نهاده واژه قرآنی «اتبع» (۲۹/۳۰) به معنی

«تبعیت کردن و تعقیب کردن» به کار رفته است. در فرهنگ عربی به فارسی تکمله‌الاصناف (ص ۷۱) در ترجمه «التباعه» آمده است: «آنچه دم دارند از مظالم و حقوق». بیشترین کاربرد این ترکیب در بین متون قرآنی، در تفسیر قرآن نسفی دیده میشود که مجموعاً ۴۸ بار از این ترکیب به گونه‌های «به دم آمدن» (ج ۲: ص ۶۹۷)، «به دم رفتن» (ج ۲: ص ۷۱۰)، «به دم فرستادن» (ج ۲: ص ۷۳۸)، «به دم رونده» (ج ۲: ص ۷۰۲)، «دم روان» (ج ۲: ص ۸۸۸) و «به دم آینده» (ج ۲: ص ۹۳۵) استفاده کرده است. بجز این متون، ترکیب «دم گرفتن» در این معنا در کتاب «سیاستنامه» (ص ۱۸۵) نیز دیده میشود: «و از وی هیچ کاری نیاید مگر شب و روز دم فرزند مردمان گرفته باشد که پسران را زشت نام کند و گه زنان را بدنام کند.»

«دنب ... داشتن» (ج ۱: ص ۲۲۶) و «دنب ... گرفتن» (ج ۱: ص ۳۲۱) و «دنب ... داشتن» (ج ۱: ص ۴۶۹) از دیگر کاربردهای این ترکیب فعلی است که تنها در تفسیر قرآن کمبریج به کار رفته است. افزون بر این «دنب‌دار» (ج ۱: ص ۳۷۱) به معنی «دنباله‌کش لشگر» و «بی‌دم» (ج ۲: ص ۶۴۴) به معنای «عقیم و بی‌فرزند» مشتقات دیگری از واژه‌های «دم و دنب» هستند که تنها در تفسیر کمبریج دیده میشوند. معنا و مفهوم هیچیک از ترکیبات مورد اشاره در کتب لغت و فرهنگها وارد نشده است.

۲.۳. برخی از واژه‌های مشترک تفسیر قرآن کمبریج با دیگر متون قرآنی که در کتابهای لغت و فرهنگها وارد نشده‌اند، در حقیقت اشکال و گونه‌های دیگری از واژه‌های پرکاربرد این دوره در متون مختلف هستند. این شکل از واژه‌ها اغلب ریشه در زبان فارسی میانه دارد.

«خستون آمدن: کَفَرًا: أَفْرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا (۷۷/۱۹)؛ خستون نیامد.

پس دیدی ای محمد این شگفتی و دانستی الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا آنکس که خستون نیامد به آیتهای ما (ج ۱: صص ۳۷-۳۸).

این واژه و صورت دیگر آن «خستو» به معنی «مقر» (لغت فرس، اسدی طوسی: ص ۲۰۰) از پهلوی xastuwān (فرهنگ زبان پهلوی، فره وشی: ص ۶۲۵) و xvastūk به معنی «معرّف» و xvastūkth به معنی «اعتراف و اطمینان» (همان: ص ۶۴۰) و xustūk و x(u)stavān و هم‌ریشه با اوستایی *xva.stavana- (اساس اشتقاق فارسی، هرن، هوبشمان: ص ۶۲۵) از مصدر پهلوی āstawānīhistan و

āstawānīh به معنی «خستو بودن» و «معرّف شدن» است. از این واژه، صورتهای «خستون» (ج ۱: صص ۱۱۴، ۲۱)، «خستون بودن» (ج ۱: ص ۱۰۶)، «ناخستون» (ج ۱: صص ۱۰۶ و...)، «ناخستونان» (ج ۱: صص ۴۶۰، ۴۶۲)، «ناخستونی» (ج ۱: صص ۳۹)، «ناخستون آمدن» (ج ۱: صص ۵۶۹)، «ناخستون شدن» (ج ۱: صص ۴۴۵)، «ناخستون گردیدن» (ج ۱: ص ۵۰۲)، «ناخستو شدن» (ج ۱: ص ۴۴۶)

نیز در کمبریج به کار رفته است. کاربرد این فعل با همکردهای گوناگون، در پاره‌ای از کتب قرآنی دیگر نیز دیده میشود: «خستون» (تفسیرپاک: ص ۶۶)، «خستون آمدن» (همان: ص ۱۰۰)،

«خستون شدن» (فرهنگنامه قرآنی، ج: ۱، ص: ۲۱۳)، «ناخستون» (تفسیر عشر: ص: ۸۱)، «ناخستون بودن» (همان: ص: ۸۴)، «ناخستون شدن» (همان: ص: ۵۴)، «ناخستون گشتن» (همان: ص: ۶۴). کاربرد این ترکیبات فعلی منحصر به همین چند کتاب است و در هیچیک از آثار منظوم و منثور این دوره و بعد از آن به کار نرفته است، اما واژه «خستو» و گونه‌های محلی و حوزه‌ای آن در تعداد معدودی از کتب قرآنی و فرهنگها دیده میشود: «خستو آمدن» (دستوراللقه، ادیب نطنزی: ص: ۱۷۵)، «خستوا آمدن» (همان: ص: ۶۴۷)، «خستو» (برگردان کهن قرآن: ص: ۱۰) و «خواستوا» (قرآن قدس: ص: ۱۶). واژه «خستو» همچنین در اشعار این دوره زیاد به کار رفته است (دیوان فرخی: ص: ۴۰۶).

۳. یکی از شاخصه‌های قابل اعتنا در زمینه ویژگیهای زبانی و لغوی تفسیر قرآن کمبریج در مقایسه با دیگر متون قرآنی، حضور تعداد بیشماری از لغات و ترکیبات زیبای فارسی است که در هیچیک از متون قرآنی دیگر به کار نرفته‌اند، اما در دیگر متون نظم و نثر این دوره بویژه اشعار سبک خراسانی دیده میشوند؛ مثالهای زیر، نمونه‌ای از اینگونه لغات هستند:

«آسیب زدن» (ج: ۱، ص: ۳۲۸) به معنی «پهلوی به پهلوی زدن و دوش بر دوش خوردن» (برهان) در برخی کتب نظم و نثر (دیوان انوری، ج: ۱، ص: ۱۵۰؛ دیوان عنصری: ص: ۳۲۸؛ سیاستنامه، نظام‌الملک: ص: ۴۵) /

«نهبنین» (ج: ۱، ص: ۴۸۲) به معنی «سرپوش دیگ و طبق و سرپوش تنور» (برهان). در تعدادی از اشعار (دیوان ناصر خسرو: ص: ۳۹۹؛ دیوان خاقانی: ص: ۳۱۹؛ دیوان انوری، ج: ۱، ص: ۸۳) / «یشک» (ج: ۲، ص: ۲۶۵) به معنی

«چهار دندان پیش سباع» (صاح الفرس، نجوانی: ص: ۱۹۰) در اشعار (دیوان فرخی: ص: ۲۳، ۲۰۳ و ... / دیوان عنصری: ص: ۳۲ / دیوان ابوالفرج: ص: ۲۵ و ...) / «مادندر» (ج: ۱، ص: ۲۳۴) در معنی «زن پدر» (صاح الفرس، نجوانی: ص: ۱۱۶) در

اشعار (دیوان رودکی: ص: ۷۷، ۳؛ دیوان فرخی: ص: ۲۸) / «خوشو» (xušu) (ج: ۱، ص: ۲۸۸) به معنی «مادرزن» (لغت فرس، اسدی طوسی: ص: ۳۰۲) در شعر فرخی (ص: ۴۰۸) / «غزم» (yojm) (ج: ۲، ص: ۵۳۹) به معنی

«صره انگور» (صاح الفرس، نجوانی: ص: ۲۲۳) و «دانه انگور که از خوشه جدا شده و شیرهدار تازه باشد» (برهان). در اشعار خاقانی (ص: ۱۸۴) / «کتف ساره» (ج: ۲، ص: ۱۲۳) به معنی «موضعی از

پشت اسب که پیش زین بر آن باشد» (برهان) و به معنی «سردوش و سرشانه» در اشعار ناصر خسرو (ص: ۲۹۷) و به همین معنا به گونه «کتفسار» در شعر منوچهری (ص: ۱۷۶) و ...

۴. کهن‌واژه‌هایی از تفسیر قرآن کمبریج هم در کتب قرآنی و هم در دیگر متون نثر و نظم کاربرد داشته‌اند؛ میزان کاربرد اینگونه لغات در تمامی آثار این دوره یکسان نیست. برخی از این واژه‌ها با اعمال سلیقه‌های گویشی و حوزه‌ای و محلی به اشکال متفاوت و گوناگونی در متون کهن به کار رفته‌اند؛ نمونه‌هایی از آن:

«بلایگی» (ج: ۲، ص: ۲۵۳) و «بلایه» (ج: ۲، ص: ۲۳۲) به معنی «خبیث» (تکمله الاصفاف، ادیب‌الکریمینی: ص: ۱۷۰) و «زن نابکار و دشنام‌ده» (صاح الفرس، نجوانی: ص: ۲۶۶). در بسیاری از آثار قرآنی و غیرقرآنی

این دوره (تکمله الاصفاف، ادیب الکریمینی: صص ۱۶۰، ۱۷۰؛ بیهقی، تاج المصادر: ص ۲۶۳؛ تفسیر عشر: ص ۴۸؛ تفسیر شنقشی: ص ۲۰۱؛ تفسیر نسفی، نسفی، ج ۱: صص ۱۵۹، ۱۶۸؛ ترجمه تفسیر طبری: ص ۲۴۱؛ دیوان رودکی: ص ۸۳؛ دیوان منوچهری: ص ۱۵۹) و به اشکال «بلاوه‌گر» (روض الجنان، ابوالفتح رازی، ج ۸: ص ۲۶۶) و «بلاوه» (ترجمه تفسیر طبری: ص ۲۱۵) و «بلاده» (دیوان رودکی: ص ۵۲۲) / «الفغدن» (ج ۱: ص ۴۷۸) به معنی «کسب کردن» و «اندوختن» (صاح الفرس، نخجوانی: ص ۲۳۱) به اشکال «الفغده» (ج ۱: صص ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۲۲، ۶۲۸) «الفغدن» (ج ۱: صص ۴۶۶، ۴۵۹) «الفنجی» (ج ۱: ص ۹۲) «الفنجند» (ج ۱: ص ۲۱۶)، «الفغد» (ج ۱: ص ۶۶۳) و «الفغند» (ج ۱: صص ۴۵۹، ۴۷۸) در تفسیر کمبریج و در دیگر متون منظوم و منثور (تفسیر عشر: صص ۳۶۸-۳۶۹؛ تفسیر پاک: صص ۱۵، ۷۸۹؛ دیوان ناصر خسرو: ص ۴۴۴؛ دیوان فرخی: ص ۳۱۹؛ قابوس نامه، عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر: صص ۱۵۸-۱۵۹؛ دیوان رودکی: صص ۵۲۶-۵۳۷؛ دیوان ابوالفرج: ص ۶۹)؛ «افکانه» (ج ۱: ص ۱۴۱) به معنای «بچه نارسیده را که از شکم انسان و حیوان دیگر بیفتد» (برهان) و «فرزندی که از شکم مادر برود» (صاح الفرس، نخجوانی: ص ۲۶۲) در تعداد اندکی از متون کهن (تکمله الاصفاف، ادیب الکریمینی: ص ۶۳۲؛ تفسیر عشر: ص ۲۳۳؛ دیوان خاقانی: ص ۲۹۷) و به گونه «فگانه» (دیوان عنصری: ص ۲۰۹) / «زلیفن» (ج ۱: ص ۳۷۰) به معنی «تهدید و ترساندن» (لغت فرس، اسدی طوسی: ص ۱۹۳) در تعداد اندکی از ترجمه‌ها و تفاسیر قرآنی (تفسیر پاک: ص ۶۴؛ تفسیر عشر: صص ۷۴، ۲۲۴) و اشعار برخی شاعران (دیوان فرخی: ص ۲۶۹؛ دیوان ناصر خسرو: ص ۱۶۹؛ دیوان منوچهری: ص ۶۵) / «دختندر» (ج ۱: ص ۲۳۴) به معنی «دختر پدر از زن دیگر» (صاح الفرس، نخجوانی: ص ۱۰۴) و یا «دختر زن پدر» در اشعار (دیوان رودکی: ص ۷۷؛ دیوان عنصری: ص ۳۴۷) و در متون قرآنی به گونه «دختراندر» (تفسیر شنقشی: ص ۱۰۷؛ تفسیر سوراآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، ج ۱: ص ۴۰۳) و «دختراندر» (تفسیر سوراآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، ج ۲: ص ۱۳۰۴) / «غفج» (xofj) (ج ۱: ص ۵۲۹) به معنی «جای عمیق» (برهان) و «آبگیر» (صاح الفرس، نخجوانی: ص ۳۰۵) در کتاب تفسیری بر عثری از قرآن (ص ۱۴۲) و به گونه «غفج» (xofč) در اشعار عنصری (ص ۳۲۲) / «خسر» (xosor) (ج ۱: ص ۲۸۸) به معنی «پدرزن» (لغت فرس، اسدی طوسی: ص ۹۹) و «پدرشوهر و خویش شوهر و خویش زن و به معنی شوی دختر و شوی خواهر» (برهان). در تعدادی از فرهنگها، متون قرآنی و اشعار (تکمله الاصفاف، ادیب الکریمینی: صص ۱۴۹، ۳۹۳؛ تفسیر سوراآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، ج ۳: ص ۱۵۱۲؛ برگردان کهن قرآن: ص ۳۰۹؛ تفسیر شنقشی: ص ۸۵؛ تفسیر عشر: ص ۳۶۲؛ دیوان فرخی: ص ۴۵؛ دیوان رودکی: ص ۱۰۳) و به شکل «خس» (نظام الملک، سیاستنامه: ص ۱۵۳) / «نبسه» (ج ۱: ص ۱۱۶) به معنی «فرزندزاده از جانب پسر یا دختر باشد» (برهان). در برخی آثار (تفسیر عشر: صص ۱، ۱۸۹؛ دیوان ناصر خسرو: ص ۸) به گونه «نواسه» (قرآن پارس: صص ۳۴، ۱۳۳؛ ترجمه تفسیر طبری: ص ۱۰۳۶) / «هوازی» (havāzi) (ج ۲: ص ۲۰۰) به معنی «بیک بار» (برهان) و «ناگاه» (صاح الفرس، نخجوانی: ص ۳۰۹) در آثار قرآنی و غیرقرآنی (تفسیر پاک: ص ۸۹؛ تفسیر عشر: صص ۲۸، ۵۲، و...؛ دیوان فرخی: صص ۴۵۲-۴۵۳؛ دیوان ناصر خسرو: ص ۱۲۸؛ دیوان رودکی: ص ۱۲۲) / «دوستگان» (ج ۱: ص ۵۴۴) به معنی «معمشوق و محبوب» (صاح الفرس،

نخجوانی: ص ۲۴۲). در فرهنگها (تاج المصادر، بیهقی: ص ۱۲۰) و کتب قرآنی (تفسیر سوراآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، ج ۱: صص ۴۰۷، ۵۳۲؛ تفسیر شنقشی: صص ۱۸، ۱۴۳، ۱۵۸، ۱۷۶) (دیوان رودکی: ص ۶؛ دیوان فرخی: ص ۳۷۵؛ دیوان منوچهری: ص ۱۸۹) و ...

۵. برخی از لغات تفسیر قرآن کمبریج، در جایگاه برابرنهاد قرآنی، معنایی متفاوت از فرهنگها و کتب لغت یافته‌اند:

«بیاوار»: لَامُسْتَأْنِسِينَ: لَامُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ (۵۳/۳۳)؛ بیاوار و منشینید از بهر بیاوار و حدیث کردن (ج ۱: ص ۵۶۱).

«بیاوار» به معنای «شغل، کار و عمل» است (برهان)؛ همانگونه که در ترجمه آیه مورد اشاره مشهود است، این واژه برابرنهاد لغت قرآنی «مستأنسین» قرار گرفته است. افزون بر ترجمه این آیه، این واژه یک بار دیگر نیز بنابر قاعده جانشینی «ب» جای «و» در میان کلمه، به شکل «بیاوار» در تفسیر کمبریج به کار رفته است که با تأمل به نوع کاربرد آن و مقایسه با دیگر تفاسیر میتوان دریافت که ظاهراً معنایی نزدیک به «انس و الفت و همدمی» مورد نظر مفسر بوده است:

وَلِيَّ فِيهَا مَأْرِبٌ أُخْرَىٰ مَرَا در آن عصا حاجتهای بسیار است و منفعتهای بسیار جز تکیه کردن و برگ از درخت افشاندن. و منفعتهای او آن بود که ددان را بدان براندی و سنگ برو زدی، آتش زدی، و آن را بر زمین نهادی آب برآوردی، و در شب تاریک از بهر او چراغ گشتی تا روشن داشتی، و اگر میرفتی جامه بر سر او نهادی او برو برابر میرفتی، و اگر موسی خفته بودی او بر ددان و ما را جنگ کردی، و چون موسی دلتنگ بودی برو حدیث کردی و او را بیاباری بودی از حدیث او (ج ۱: ص ۵۰).

مقایسه کنید با این عبارات در تفسیر همین آیه:

- و وقتها با او در راه رفتی و با او حدیث میکردی تا انس بودی او را با او (روض الجنان، ابوالفتوح رازی، ج ۱۳: ص ۱۳۷).

- وقتها در راه با وی سخن گفتی تا انس بودی وی را (تفسیر گازر، جرجانی، ج ۶: ص ۶۰).

- و کانت تحدّثه و تؤنسه (مجمع البیان، طبرسی، ج ۷: ص ۱۴).

۵-۱- تعدادی از این برابرنهادها، هم در تفسیر قرآن کمبریج و هم در دیگر متون قرآنی، ظاهراً با بار معنایی مجازی و متفاوت از اشعار و فرهنگها به کار رفته‌اند:

«لافگاه»: نَدِيًّا: أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا (۷۳/۱۹)؛ لافگاه.

أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا کدام است آن دو گروه از ما و از شما که خانه او نیکوترست و سرای او بهتر است و جایگاه بودن او خوشتر است وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا و نشستن جای او و لافگاه

او که او و یاران او در آنجا بنشینند از بهر حدیث کردن و تدبیر کردن و رای زدن نیکوترست؟ (ج:۱ ص ۳۵).

واژه «لافگاه» که در شعری از ابوالفرج رونی^(ص ۳۸) و برخی از شاعران متأخرتر مانند سنایی^(دیوان: صص ۳۵۰، ۳۷۰، ۴۷۶) به معنی «محلّ لاف زدن و ادعا کردن» به کار رفته، در تفسیر قرآن کمبریج، دو بار به عنوان برابرنهادۀ واژه قرآنی «ندی» و در معنای «مجلس» مورد استفاده قرار گرفته است. تفسیر سوراآبادی^(ج:۴ ص ۲۸۷۷) و فرهنگنامه قرآنی^(ج:۴ ص ۱۴۶۶) نیز واژه «لافگاه» را در معنی «مجلس» استفاده نموده‌اند.

۶. برخی از لغات تفسیر کمبریج، واژه‌های برساختۀ مؤلف کتاب بوده و در هیچیک از متون منظوم و منثور این دوره و دوران پس از آن به کار نرفته‌اند:

«بشلناک» (bašlnāk)^(ج:۲ ص ۵۸۰) در برگردان واژه قرآنی «دافق» (۷-۶/۸۶) از مصدر بشلیدن (bašlīdan) به معنی «چسبیدن» (برهان) ساخته شده است.

«شخشناک»^(ج:۲ ص ۵۰۴) در برگردان آیه سَأْرَهْفُهُ صَعُوداً (۱۹-۱۸/۷۴) به معنی «لغزنده» از «شخشیدن» (šaxšīdan) به معنای «پای از زمین جدا شدن و افتادن و خزیدن و لغزیدن باشد» (برهان). «پیش‌گیر»^(ج:۱ ص ۶۴۷) به معنی «پرده» و «تخت‌دار»^(ج:۱ ص ۱۰۱) به معنی «پادشاه»، نمونه‌هایی دیگر از لغات برساختۀ مؤلف هستند.

۶-۱- برخی از واژه‌های برساختۀ مؤلف تفسیر قرآن کمبریج، به اشکال دیگری در برخی از اشعار سبک خراسانی و نیز کتب قرآنی دیده میشوند:

«لب سپید کردن»^(ج:۱ ص ۳۴۹) به معنی «تبسم کردن» (برهان) معادل «دندان سپید (سفید) کردن» است که در تعدادی از کتب قرآنی و اشعار سبک خراسانی به کار رفته است (قرآن قدس: ص ۲۴۵؛ دیوان خاقانی: ص ۵۱) / «چنگ آویز»^(ج:۱ ص ۴۹۷) در برگردان واژه قرآنی «عروه» (۲۲/۳۱) به معنی «گوشه و یا قسمتی از چیزی که با دست گرفته میشود» نمونه‌ای دیگر از این مثال است که مؤلف آن را به سیاق واژه پرکاربرد «دست‌آویز» ساخته است.

۷. برخی از لغات دشواریاب و دشوارخوان، منحصراً در تفسیر کمبریج به کار رفته‌اند؛ تعداد این لغات انگشت‌شمار و به نسبت متون قرآنی مانند تفسیر شنقشی و ترجمۀ قرآن موزۀ پارس بسیار اندک است. این نوع واژه‌ها خود بر دو قسم هستند:

۱.۷. تعدادی از این لغات ظاهراً از زبان حوزه‌ای و محلی مناطقی خاص گرفته شده‌اند:

«شلند»^(ج:۱ ص ۱۱۵) و گونه‌ی دیگر آن «سلند»^(ج:۱ ص ۶۷۶) به معنی «نوعی کرپاسه» یا «مارمولک» نمونه‌ای از این واژه‌هاست.

۲.۷. شکل نگارشی و نوشتاری پاره‌ای از این لغات، بر اثر عواملی چون دخالت کاتب و یا

ناخوانا بودن نسخه خطی مشکوک به نظر می‌رسد. جهت بازجست شکل صحیح و معنی‌دار این کلمات، مراجعه به دیگر تفاسیر و ترجمه‌های قرآن مناسب مینماید؛ به عنوان مثال:

«خرکسود»: «مقاتل گوید: که خروه تسبیح کند، گوید: اذکروا الله ایتها الغافلون. تذرو گوید: الرحمن علی العرش استوی. خرکسود گوید: لدوا للموت و ابنوا للخراب / و کلکم یصیر الی التراب» (ج: ۲، ص: ۳۵۲).

شعری که در تفسیر کمبریج به «خرکسود» نسبت داده شده، در تفسیر سورآبادی (ج ۳، صص ۱۷۶۰-۱۷۶۱) از زبان «قمری» بیان شده است؛ اما نکته قابل ذکر آن است که در حکایت سورآبادی، یکی از پرندگان حاضر در مجلس، «کبوتر» است؛ اما این پرنده در داستان «کمبریج»، حضور ندارد. از طرفی، جمله نسبت داده شده به خرکسود در تفسیر کمبریج، در تفاسیر کشف‌الاسرار (ج: ۷، ص: ۱۹۰) و روض‌الجنان (ج: ۱۵، ص: ۱۹) به «ورشان» منسوب است. واژه عربی «ورشان» در فرهنگها به معنای «کبوتر بنا» (کتاب البلغه، کردی نیشابوری: ص ۲۵۴) و «خرکبوتر» (تکمله الاصفاف، ادیب‌الکرمینی: ص ۷۵۹) و «خروکبوتر سپید» (دستورالآخوان، چهار، ج: ۱، ص ۴۵۶) آمده است. نزدیکی شکل نوشتاری واژه ناآشنا و نامفهوم «خرکسود» به معادل فارسی «ورشان» یعنی واژه «خرکبوتر» به معنای «کبوتر صحرائی» (آنندراج)، قابل تأمل است. لازم به ذکر است واژه «خرکبوتر»، در دیگر آثار منثور این دوره نیز به کار رفته است (الادویه عن حقایق الادویه، هروی: ص ۲۹۳).

۸. برخی از کهن‌واژه‌های متروک تفسیر قرآن کمبریج، بجز این کتاب در هیچیک از متون کهن سبک خراسانی دیده نمی‌شوند، اما در آثار متأخرتر از این دوران دیده میشوند؛ به گونه‌ای که به نظر می‌رسد، اولین بار در تفسیر کمبریج به کار رفته‌اند:

«پیچاک»: «عَوْلٌ لَافِيهَا عَوْلٌ» (۴۷/۳۷)؛ پیچاک شکم.
در آن خمر پیچاک شکم نیست (ج: ۱، ص ۶۶۶).

«پیچاک» معنی «پیچ و خم» و در اینجا به معنای «پیچش شکم» از مصدر پهلوی pēčīdan و ماده مضارع -pēč- > ایرانی باستان *patičā-čay-a- است (← Nyberg Mp Il 160) (بررسی ریشه شناختی فعلهای زبان پهلوی، منصوری: صص ۳۳۶-۳۳۷). این واژه نه تنها در دیگر تفاسیرها و ترجمه‌ها، که در هیچیک از متون این دوره دیده نمی‌شود. به نظر می‌رسد اولین کاربرد آن در تفسیر کمبریج بوده است؛ چرا که تمام آثاری که در آنها واژه «پیچاک» به کار رفته، زمان تألیفشان به بعد از تاریخ احتمالی تألیف این تفسیر برمیگردد.

«ویر» (ج: ۱، ص: ۱۰۰) مترادف و هم‌معنی با «وای» و در مفهوم «تاله و فریاد» (آنندراج)، یکی

دیگر از این کلمات است که بجز تفسیر کمبریج، اولین کاربرد آن در این معنا، به اشعار سنایی شاعر قرن ششم برمیگردد:

یا برون شو ز چرخ چون مردان / ورنه با ویل و وای و ویر مباحش (دیوان سنایی: ص ۳۲۲)

۹. بعضی از کهن لغات تفسیر کمبریج، تنها در فرهنگها و کتب لغت به کار رفته‌اند و نمونه‌ای از کاربرد آنها در دیگر آثار منشور یا منظوم این دوره و دوران متقدمتر و متأخرتر از زمان تقریبی تألیف کتاب یافت نشد:

۱.۹. تعدادی از این لغات تنها در معدودی از کتب لغت این دوره به کار رفته‌اند:

«بادروزه» (۳۶/۱) به معنی «چیزی که مردم مدام به کار دارند» و «قوت هر روزه» (برهان)، هم‌ریشه با پهلوی *patrōc* به معنی «قوت و روزی» است (فرهنگ زبان پهلوی، فره‌وشی: ص ۴۵۵). این واژه چندین بار در فرهنگهای عربی به فارسی معادل «ثیاب بذله» به کار رفته است (دستورالغف، ادیب نطنزی: صص ۱۷۳، ۱۹۰ و ...)

۲.۹. کاربرد تعدادی از این لغات محدود به برخی کتب لغت قرن هفتم به بعد است و در آثار و متون دیگری دیده نشده‌اند:

«سنه» (ج: ۱ ص ۲۸۸) به معنی «زن پسر» و «عروس» است (برهان). این واژه بجز در تفسیر کمبریج در هیچیک از آثار منشور و منظوم سبک خراسانی به کار نرفته است. تعداد دیگری از فرهنگهای معاصر یا متأخرتر از برهان قاطع نیز این واژه را با ذکر معنی و مفهوم در بر دارند. لازم به ذکر است این واژه در معنی دیگر آن، یعنی «لغت» کاربرد زیادی در متون سبک خراسانی دارد.

«ساماچه» (*samāxča(-e)*) (ج: ۱ ص ۱۲۰) به معنی «سینه‌بند زنان» (برهان) که به اشکال گوناگون ساماچه و ساماک و ساماچه و... در برخی از کتب لغت قرن هفتم و پس از آن به کار رفته است، اما در هیچیک از کتب نثر و نظم سبک خراسانی دیده نمیشود.

۳.۹. تعدادی از این لغات، تنها در معدودی از فرهنگهای فارسی و فارسی به عربی معاصر یافت میشوند: «خرفک» (*xarfak*) (ج: ۲ ص ۵۳۲) به معنای «شرار آتش» و «دیمه» (*-dīma*) (ع) نمونه‌ای از این لغاتند که بجز فرهنگ معین، تنها در دو فرهنگ فارسی به عربی متأخر به کار رفته‌اند. (تاج المعاجم، سعیدی: ص ۳۱۹؛ المعجم الذهبی، تونجی: ص ۲۲۷).

نتیجه

شمول تفسیر قرآن کمبریج، بر تعداد بیشماری از مفردات و لغات مهجور فارسی که بعضاً نه‌تنها در تفاسیر و ترجمه‌های مشابه، که در دیگر آثار منشور و منظوم کهن نیز کمتر به کار نرفته‌اند، این کتاب را در جایگاه برجسته‌ای در پژوهش‌های زبانشناسی متون کهن قرار می‌دهد. این لغات، اغلب فارسی اصیل بوده و ریشه در زبانهای فارسی باستان و فارسی میانه دارند. رد پای برخی از این واژه‌ها، تنها در کتب لغت یافت می‌شود. بعضی از لغات نیز بجز فرهنگهای معاصر، در هیچیک از متون دیده نمی‌شوند. تعداد معدودی از این لغات، بویژه در حوزه ترکیبات دست‌ساخت مؤلف، اختصاص به تفسیر کمبریج داشته و نمونه‌ای از آن در دیگر کتب یا فرهنگهای فارسی یافت نمی‌شود. کم‌رنگی تأثیرات گویشی و کم‌اثربخیزی مؤلف از رویکرد مرسوم محل‌گرایی مفسران و مترجمان خاستگاه خود به‌گزینش واژه‌های حوزه‌ای، سبب شده است تنها تعداد اندکی از لغات این کتاب، دشواریهایی در تلفظ یا معنی داشته باشند. برخی از برابرنهاده‌های قرآنی این کتاب در معانی جدید و تازه‌ای به کار رفته‌اند که ظاهراً از نظر فرهنگ‌نویسان مغفول مانده است. از وجوه اهمیت لغوی تفسیر کمبریج، حضور لغات و ترکیباتی است که ظاهراً پیشینه نخستین کاربرد آنها به این کتاب برمیگردد. واژه‌گزینی مؤلف در دو جلد کتاب متفاوت بوده است. با توجه به جدول و نمودار شماره یک، از پنجاه و یک واژه بررسی شده در این جستار، سی و هشت مورد (یعنی ۷۴٪) در جلد اول، یازده مورد (یعنی ۲۲٪) در جلد دوم و دو مورد (یعنی ۴٪) مشترک در دو جلد کتاب به کار رفته‌اند. از طرفی، واژه‌های فارسی پرکاربرد جلد اول، مانند: «زلیفن»، «انبارده» و «خستون» در جلد دوم به کار نرفته‌اند. موارد قابل ذکر دیگری نیز در زمینه تفاوت زبانی دو جلد تفسیر کمبریج وجود دارد که بیان نوع و علت آن، جستاری جداگانه می‌طلبد. گرایش مؤلف کتاب به کاربرد واژه‌هایی مشترک با متون منظوم سبک خراسانی - افزون بر استفاده از بسیاری از لغات مشترک در متون قرآنی - از شاخصه‌های قابل اعتنا در مورد این تفسیر است. جدولهای شماره ۲ و ۳، لغات مشترک بررسی شده در این جستار را با برخی از کتب قرآنی کهن و تعدادی از شاعران سبک خراسانی نشان می‌دهد. بر اساس جداول مذکور، در حالی که تفسیر کمبریج با هفت تن از شاعران معروف سبک خراسانی در بیست مورد (یعنی ۳۹٪) اشتراک لغوی دارد، مجموع ده اثر قرآنی مورد بحث، در سیزده مورد (یعنی ۲۵٪) واژه‌هایی مشترک با این شاعران داشته‌اند.

لازم به ذکر است لغات شاذ و نادر و زیبای تفسیر قرآن کمبریج فراتر از موارد بررسی شده در این جستار است و نسبتها و درصدهای مورد اشاره درباره دیگر لغات این کتاب نیز صادق است.

جدول شماره ۱. لغات بررسی شده در جستار و میزان کاربرد آنها در دو جلد تفسیر کمبریج

واژه	الفعدن	افغانه	آسیب	واژه
۱ ج	۱۰	۱	۴	۲ ج
۲ ج				
واژه	اقدیر	انبارده، انبارگی	باد روزه	برده کردن
۱ ج	۱	۱۵	۱	۲ ج
۲ ج				
واژه	دانشندر	دانگو	خوشو	خستو (نا)
۱ ج	۱	۱	۱	۲ ج
۲ ج				
واژه	کاردو	کنتف ساره	لافا گاه	لب سپید کردن
۱ ج	۱	۱	۲	۲ ج
۲ ج				
واژه	فراشتوک	غنج، غنجی	غزم	
۱ ج	۵۴	۶	۱	۲ ج
۲ ج				
واژه	خستون، ناخستون	خسرا، خسرائی	خرکسود (؟)	
۱ ج				۲ ج
۲ ج				

								۱		بنگ
								۲		بی افتادان
۱					۴		۱	۲	۱	خسر
			۷					۸		خستون، ناخستون
۲	۱	۱								(نا) خستو
						۵				دانگو
					۲		۱			دختندر
				۱						دست پیمان
				۴۸						دم گرفتن...

۲					۱۱	۱			۱	دنه گرفتن
					۲		۴			دوستگان
								۱		زجه، زجگی
			۱					۲		زلیبن
								۱		غنج
			۱		۱					فراشووک
۱	۵	۲			۲		۱			کاروو
					۱					کتف ساره
					۲					لاف‌گاه

نسبه	۲	۲	۲	۱	۱	۱	۱
نزه	۱						۱
نهبست	۲						
نیاک	۱						
هوازی	۹					۱	

منابع

۱. اساس اشتقاق فارسی، هرن، پاول، هوبشمان، هانیریش، ج ۱، به کوشش و ترجمه جلال خالقی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۲. الابنیه عن حقایق الادویه، هروی، موفق الدین، تصحیح احمد بهمنیار، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.
۳. المعجم الذهبی، تونجی، محمد، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۶۹.
۴. بررسی ریشه‌شناختی فعلهای زبان پهلوی، منصور، یدالله، تهران، نشر آثار، ۱۳۸۴.
۵. برگردان کهن قرآن کریم، مترجم ناشناس، تصحیح علی رواقی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۳.
۶. برهان قاطع، تبریزی، محمدحسین بن خلف (متخلص به برهان)، به اهتمام محمد معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
۷. تاج المصادر، بیهقی، ابوجعفر احمد بن علی بن محمد، تصحیح هادی عالمزاده، بی‌جا، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.
۸. ترجمه تفسیر طبری، مترجمانی ناشناس، تصحیح حبیب یغمایی، تهران، انتشارات

- دانشگاه تهران، ۱۳۳۹.
۹. ترجمه قرآن موزه پارس، مترجم ناشناس، به کوشش علی رواقی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵.
۱۰. تفسیر سورآبادی، نیشابوری، ابوبکر عتیق بن محمد (معروف به سورآبادی)، تصحیح سعیدی سیرجانی، تهران، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۱.
۱۱. تفسیر شنقشی، مؤلف ناشناس، تصحیح محمدجعفر یاحقی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵.
۱۲. تفسیر قرآن پاک، مؤلف ناشناس، عکس محفوظ در دانشگاه لاهور، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۴.
۱۳. تفسیر کمبریج (تفسیر قرآن مجید محفوظ در کتابخانه دانشگاه کمبریج)، مؤلف ناشناس، تصحیح جلال متینی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
۱۴. تفسیر گازر، جرجانی، ابوالمحاسن حسین بن حسن، مشهور به گازر، تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی محدث، ۱۳۴۱.
۱۵. تفسیر نسفی، نسفی، ابوحفص نجم‌الدین عمر، تصحیح عزیزالله جوینی، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۶.
۱۶. تفسیری بر عشری از قرآن مجید، مؤلف ناشناس، تصحیح دکتر جلال متینی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، بی تا.
۱۷. تکمله الاصناف، ادیب‌الکرمینی علی بن محمد بن سعید، به کوشش علی رواقی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵.
۱۸. دستورالاخوان، دهار، قاضی خان بدر محمد، تصحیح سید نجفی اسداللهی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
۱۹. دستوراللغه، بدیع‌الزمان ابوعبدالله حسین بن ابراهیم بن احمد (معروف به ادیب‌نطنزی)، تصحیح سیدعلی اردلان جوان، مشهد، به نشر، ۱۳۸۴.
۲۰. دیوان شعر، ابوالفرج رونی، تصحیح پروفیسور چایکین، مطبعه شوروی، ۱۳۰۴.
۲۱. دیوان شعر، انوری، علی بن محمد، چاپ چهارم، به کوشش محمدتقی مدرس‌رضوی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
۲۲. دیوان شعر، خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل بن علی، چاپ سوم، تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، تهران، زوآر، ۱۳۶۸.
۲۳. دیوان شعر، رودکی، جعفر بن محمد، چاپ پنجم، تهران، گنجینه، ۱۳۸۸.
۲۴. دیوان شعر، عنصری بلخی، ابوالقاسم حسن بن احمد، به کوشش محمد دبیرسیاقی،

- تهران، انتشارات سنایی، ۱۳۴۲ .
۲۵. دیوان شعر، فرّخی سیستانی، چاپ سوم، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، انتشارات زوّار، ۱۳۶۳.
۲۶. دیوان شعر، منوچهری دامغانی، چاپ پنجم، تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران، زوّار، ۱۳۶۳.
۲۷. دیوان شعر، ناصر خسرو، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰ .
۲۸. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، خزاعی النیشابوری، حسین بن علی بن محمد بن احمد (ابوالفتح رازی)، تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۶۵.
۲۹. سیرالملوک (سیاستنامه)، نظام‌الملک، حسن بن علی، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲ .
۳۰. صحاح الفرس، نخجوانی، محمد بن هندوشاه، به اهتمام عبدالعلی طاعی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۵.
۳۱. فرهنگ آندراج، محمد پادشاه، چاپ دوم، تهران، کتابفروشی خیّام، ۱۳۶۳.
۳۲. فرهنگ تاج المعاجم (فارسی - عربی)، سعیدی، سعید، قم، نشر ادیان، ۱۳۸۵.
۳۳. فرهنگ زبان پهلوی (پهلوی به فارسی)، فره‌وشی، بهرام، ۱۳۵۸ .
۳۴. فرهنگنامه قرآنی، یاحقی، محمدجعفر (نظارت)، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس، ۱۳۷۲.
۳۵. فرهنگ هزارشهای پهلوی، مشکور، محمدجواد، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶ .
۳۶. قابوس‌نامه، عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار، چاپ سوم، تصحیح غلامحسین یوسفی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ .
۳۷. قرآن قدس، مترجم ناشناس، تصحیح علی رواقی، مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی، ۱۳۶۴.
۳۸. کتاب البلغه، کردی نیشابوری، ادیب یعقوب، به اهتمام مجتبی مینوی و فیروز حریرچی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵ .
۳۹. لغت فرس، اسدی طوسی، ابومنصور احمد بن علی، تصحیح فتح‌الله مجتبابی و علی اشرف صادقی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۵ .
۴۰. مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، طبرسی، چاپ هشتم، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۸۴ .
۴۱. منتهی‌الارب فی لغه العرب، صفی‌پور، عبدالرحیم بن عبدالکریم، تهران، کتابخانه سنایی،

بی‌تا.

۴۲. هدایه‌المتعلمین فی الطبّ، اخوینی‌بخاری، ابوبکر ربیع‌بن‌احمد، به اهتمام جلال متینی، مشهد، چاپخانه دانشگاه مشهد، ۱۳۴۴.

مقالات

۱. «برابره‌ای فارسی در ترجمه‌های قرآنی و سیر تحول آن»، مجد، امید، نشریه گروه ادبیات فارسی دانشگاه تهران، شماره اول، زمستان ۸۸، صص ۱-۱۷.

Archive of SID